

سال ۱۳۵۲

محضری درباره "شهرخواه" در افغانستان
و مقایسه آن با "شهرخواه" در ایران

زد

۱۹۸۴

زنانهای دری و پیشتو دجاله پرندۀ خوش آواز شد
افغانستان رست کر همین قرآنهای صهادتی دوست بدش بدم را مل
رست دلکمال را پیموده در هم تائیر تصالیح درسته و اکتوبر
برده در یک راه مرگ کر پیش میروند.

نیایران بررسی آماری کرد بیکی لزان دورنای
نوئله شده به سهندی سیاه کامل شفر کور افغانستان را
شان نمیبیند بلکه نمیخونند آنرا لصیر میبینند.

با درنظر گرفتن این موضوع در این رساله بعضی از
خصوصیت‌های شعرنو بزبان فارس در حمله افغانستان
مورد تحقیق قرار خواهد گرفت و طبعاً هست که اگر نام نویسنده
کهور عماfra افغان مانته کل مادرها لغت عیه اثروی بینوا
درگیران ذکر نمیشود لازم است رست کر آنها اسماً بزبان
پیش میروند. دیگرین اگر آثار اسلامان ~~نه~~ کهور عماfra افغان
نظر ~~کسر~~ "بیتاب" که مکوران نزد ایران عماfra اضافه
است یا خلیل الرضییں که برگزین ^{کان} سر عماfra افغان

در پیک فرمانی رت دنیز آوار عبید الرحمن پروانگ سایق
حال ابراهیم خلیل لطفی، لفیض و جعیش دیگر صوره برسی هر کارگش
بدان سبزه رت که این شیران اصوّه پیک کلاسیک شعر میگوته
و اگر خلیل ده خلیل اشعار نم ماته "آدمائی سرود" ۱
"سرود نیمه" بچن دوستی که بچشم و مص "سرود کوهها"
را بچن شعر نویسید این اشعار در بیانی کلی آثار او
نموده بودند.

بررسی دقیق آثار کلیه سایر اشعار اتفاقاً اعم از آنها
بیشتر بازیابی خارجی می‌نماید موضوعی داشت اما بسیار حاصل
که بعد از آن ادبی و محققان خواص اقتصادی بدان متعونه
گوئی از این رساله عبارت رت از نیان دادن
که از طرف می‌خواهند این ادبی اقتصادی برای
ایجاد ادبیات نوین بعمل نمایند مازه زنی بین طرزه از این
شعر کلاسیک و سروان شعر نو که "زیر شعار" صنگ بین
که و نو" ادامه دارد و یا لا افره بررسی آثار خنده سر لاز نویسند
ساعه افعان یا تغایر می‌شود از نویسندگان ایران

سرنوت سر آگوچور یخان - اتفاقات عالی، ناچیک و دارایان که
مُسْرِّحَه دارد بکی لازم گرانهای ترین ~~نیکو~~ گنجایادی هال می‌باشد
و در مکتبه نایفه ۴۰ بزرگ مائمه فردوس - خانم خوشی، نظری
سعی و حافظه پرورش بایفه اند، امروز و پیشگاهه نتوانند از این
جدا اوجیگانه باشند.

سخنران ای سگور، مرخدیدم در سرای طا اجتماع مختلف
داتخونده مائمه دارایان آراب و سنت خاص ملی ~~بیرون~~ که عید آغاز
بود و مالا فره در زاهی عالمی ~~طعنه~~ روزنها در روز دنیا زندگانی های متعدد و میان
زندگانیست، باز بیب پیوند ناگستش که با ادبیات کلاسیک
مُسْرِّح خود را درست و نزد بجهت قوانین شخصیت های مانع اخواه ~~دو هزار~~ مادله داشتم
در این کار می تھما به درسته دیدگیر را نکنیل میکنم.

مادرتی سر آگوچور کلاسیک های افغان - متن اوله حلیلی "در
دریاچه بزرگترین سر بریک سرمه سرمه عاصم ایران مکان ایران آهار و معنی
محبتگی اداری دو گور ایران در افغان را در زندگانی در حال بیهقی و میهمانی
سیال میکنم".

ز آغاز تابعیت ایران و افغان
له خوان در انس خوان خوان نشته
زمینی دو له رو روای عقد کنیده
پیش دو منع خوئی الحان نشته

دوست گرد فظرت دوست ساده منطق
 دوست عده رس درست دیستان نئنه
 سخنور نیاورد بیک همز منوب
 چو تاجی دست بر فرق کشان نئنه
 نه تنها نظمی رست پایینه گنجید
 نه هم فرضی در سجستان نئنه
 ملک رخ به آرائی افت و من اینجا

سخنور ایوان نیز در برابر گردن نجاعاتی اتفاقاً خود خاموش نمی‌نمایند.
 سخنور ایوان خواهر ایوان - دکتر صبور گردد دیباچه ایکه بر دیوان
 خسیل راه خلیلی نویسه - مسلکویه:

اشعار خلیلی دریں آندر لازمی دست کام و ملامت بودن میگذرن
 نفس و لازمی غصه خاصت بوده ای که کار دارد بنا که با سرین افغانستان
 دلخیل ای دیری دارم لازمی دارم آنست سیفم آسماں میسارد - و مارا بکلهه
 نزهه بیهان و کوه بلند خبر دهن ای خرم و مریز آن ای قلم را پیری میکند
 هر جا میروم مردمی را ~~بیک~~ میبینم که غم و شادی آنها بیان دست که نمود
 کوئی من دارند و ای
 شماں و فرزدگی دلعدس و حافظت را ای دست کرده است جریمه نوسری میکند و
 اشعاری لازمی بیش خاطر زیبا پنده آنها را شادمان سازد ۲۰

(۱) دلویان خسیل الرغایل ایساد دل لعاه ۶۵ - آرائی ۱۳۴۱ صفحه ۵۹

این سنت اتفاقاً نیز مبارزه علیه استعار در آن ساعت

ترس ~~جای خان~~ اتفاق را دارد. محمد طرزی در ~~سرمه~~ سرمه
که عنوان "یهودیان هم استمار" هست مذکور

بی بود تا دیگر چون رفته باشد
زینک صیغه تقدیر کند

نشتم بیک مرمر سه گن
زانده و خم نام بیقرار
نیزم در زانده در راه استوار
نشتم که بیک دم سوی رستغار

و صیغه توسم داشته باش
که عازل نباشد از مکان
که این هلم فرنگی باشد
خوب بله لار دیگر نمایم

ساعیان اتفاقاً سه

1959

صفر ۵۷-۵۹

ششم که نهضت باشد گر
که مارا هم نهضت این وظیفه
پس از آن اعلاف چونی
حضرت با خوان اتفاق نیاف

لِلْمُسْتَنْصَرِ بِهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَاصِي الْمُكْثِرِ بْنُ حَارِثَةِ الْمَخْرُوبِ
سَاعِرِ بِرَجْسَتَهِ مَعَاوِيَهِ فَتِيلِ الْمُقْبَلِيِّ وَ "الْمَأْمُونُ لِرَوْدِ"
شِرِيدِ بِلَهِ بِجَامِدَانِ (فَقَانِ) رَاعِيِّ دَسَّارِ الْمَوَانِ الْمُكْبِسِ لِهَرَرِ
مُكْرِبِيَّهِ بِنِ الْأَنْكَتِ بِالْمُخْزَرِ كَمِ عَصَمْتَنِيَّهِ كَهْ كَهْ
ظِرَادِ هَرَرَگَ او لَرَزَهِ هَرَگَ
حِولَ تَزَرَدِهِ كَهْ گَزِ دَزِ عَابِ
دَفَقَهُ فِيْهِ زَخْلَتِ بَزَهِ
بَيْكِ عَاصِيَّهِ كَهْ گَنْتَشِ بَعَدَابِ (ا)

سَاعِرِ مَرْدِمِ افْقَانِيَّهِ رَاتِشَانِ بِهِيَهِ كَهْ دَرَسَارِزَهِ تَعَالَاهُ
طَيَّانَهِ بَاشِهَاهَتِ دَلَزِ خَوْدِ لَذَهَّابِيِّهِ كَهْ دَرَرَاهِ بَحَاثَهِ دَهَنِ پِشِ زَفَفَهُ
وَهَرَرِ دَزِ شَاهَهُ

جَنْكَوْهِيَّانِ دَلِيِّيِّ (فَقَانِ)
شِرِيدِهِ دَلْهَاهَتِ كَهْ
بِرَسَهْهِهِ بِلَهَهِ دَلَزَهِ
بِلَهْ كَهْ جِهَاهَتِ كَهْ
آَتِتَهِيْنِ مَرَزِ بَودَهِ آَتِيْنِ زَا
خَاتِ آَتِيْنِ حَوْمِ نَوْدِ عَزَّتِ نَهْ

- ۰ -

لَمْ يَرْ سُقْعَةً جَاهَ حَىْ مِنْ بَيْسَى وَلَرَانَه لَزْرَانَ بِلْعَادَه
رَادَرَ سَهْوَرَه زَرَه سَكَاه :
حَوْزَه دَرَنَ رَنَانَه سَهْ بَتَوَارَكَ
بَدَارَ سَوْزَ عَقْدَتْ دَهْرَدَانَه كَارَكَ
كَاكَي بَزَرَ سَاهَه اَخَيَهارَ زَندَگَيِ؟
مَرَدَنَه گَزَنَه دَجَه نَهَه نَتَگَه وَعَارَكَ

...

بَوْتَ بَكَه غَرَسَه لَزَ بَحَرَه
آَخَرَ نَفَرَ بَيْكَه لَهَنَه دَارَكَه
لَزَدَتْ غَرَبَه بَيْسَه نَدَتْ دَهَ
بَاكَهونَه سَكَه وَهَنَه اَقَهَارَكَه رَاهَ

كَمْرَ سَاعَه مَعَاصِرَ اَفْعَانَ بَهَادِرَه اَسْرَه
ضَيْه اَيْرَه اَسْمَه وَخَرَابَه سَهَه اَهَدَه دَكَه دَكَه دَهَه سَهَه دَهَه اَيْهَادَه
سَكَه بَلْغَه سَهَه بَلْغَه . اَكَه اَهَنَه اَهَنَه دَهَه دَهَه دَهَه دَهَه دَهَه
لَهَه دَهَه دَهَه بَهَادِرَه دَهَه بَهَادِرَه تَقَه اَهَه دَهَه دَهَه دَهَه دَهَه
اَنَهَه اَنَهَه دَهَه
صَهَه زَهَه اَسَارَه سَهَه رَاهَه سَهَه طَاهَه ، سَهَه طَاهَه .
طَاهَه اَهَاهَه اَهَاهَه اَهَاهَه اَهَاهَه اَهَاهَه اَهَاهَه اَهَاهَه اَهَاهَه اَهَاهَه

لیکن حال در سر خود مردم افغانستان را به وطن پسی دلار زده از بین
بندگان اُفْ گران خارجی با بسیاری از دلار می‌نماید:
خود را در لای رمانه بی دلار کن.
بیدار شو ز غفت د مردانه کار کن.
تاکی بزرگ سایه اعیان را زندگی؟
مردم گزین دلار نداشتن دعا کن.

تو بیت بچیب غریب می‌نماید از بین جیعت
آفر نظر عکنت این دلار کن.
از دست غریبه بپوشی مذلت است.
با کمترین سیس وطن افغان را کن.

کمتر سایر معاصری در افغانستان مافت مسود که همانهای سرت اُفْ گران
دول امیر مالی نپردازد. اگرچه این رئیس‌جمهور از بین جهان زنی
دلاری محدود است و می‌تواند آن را در بیدار کردن از این
مردم افغانستان، مردم که روزگاری صنعت نیز اسارت بیگانه را چشم مانند

نمی‌بیند.

در سال ۱۳۰ در افغانستان تختن "النجف اردبیل" ترکیب
و این دلیلی است که سایر اندیشه‌ها دلار نپردازان آن گور را بین نزدیک ساخته بودند
و درین دلیلی بود که سایر اندیشه‌ها دلار را بین نزدیک ساخته بودند.
در این دلیلی بود که سایر اندیشه‌ها دلار را بین نزدیک ساخته بودند.

« طلوع افغان » دخمه و مالا خرد کوئی کرد و از تو زنگ مال برای ساده کردن
زبان شود لازم بود فناهم پسند دعارات متعلق دور از ذهن عموم مردم
در دروغ می باشد از استعاره موصوفاتی تازه اینها عقیق نمی باشند
ونقت از استعاره بگانه که در میان آنها امیر مسم افغانستان را در دست نداشت
نمایان افغان را نمود چند کرد.

باید بادل در سوم که سازه عده استعاره از مدتها پیش تذکر نموده باشد
افغان درینست. برای این مثال میگوید از منظمه « اکبر نامه ». از حمید کسری
شیر قرن ۱۹ نام بود که چنگاه صد ساله افغانستان دا افغان را اصریر
کرده است و نقادان افغان این از حمید کسری را سفید ۱۹ خود میخوانند
سازه با استعاره بین سایر این سعادت افغان سیدل بیک تذکر افغانستان
شده است. محمد طرز درست هنوز هنوز نشید این کلم را تصور

بر عصر اقتصادی دگرداردای لیبی
کوب و تفند بود زیر و پر کتوں .

عناب لب هم مایه و بادام هم صفت
باشد خود زانه هم صرف نظر کتوں .

~~سیاه~~ این دسته نصفه مکانه ای را پیاده ساری :

بامار حسنه جو اضطراطی کن یعنی
که رنجیدم زسفر انوری و عرفی و جامی
کسر گر گر همه قند را که خاطر راند رنجی
ز بادام بد آید بیش نمینم هم بادام /

دنان سیه که هم دو شتر هم گل و هم سرما که خود بیک عده
سفر سکونتی لزوم نکه چول داشت رادر شتر عاصم در کنگره اند
دلالقیں شتر ~~حبل~~ نور دار اتفاقان - مارق سقیع فخر نژاده هسته
دبهای ~~حبل~~ دران دل پیو لاز خودش را نه باقیه نمکه بیکل سفر نو
پر دریں دارم مکاریه :
در قطعه "اعمار"

۱۱۷

سازده در راه تازه کردن سکل و صورنگره در اتفاقات معاشر تر ماند
ایران در سال‌های پیش از صیغه جانی ددم روپرست گذشت بعزم نو در
این دور مانند یک جوان ادبی رواج گرفت و طبیعتاً معاویت
مخالفان ای جوان نزد حادثه کرد.

لغمات مخالف دیوانچه کمال در سکر هر روز بیکن نصایح
و سرگشی های مجموعه کمال سکر و غیره در مطبوعات منکری نموده و میورد
دانان سیده کاری مخصوص کی از این مجموعه است که در برای
نسلیان حوزه کام دیوانخان ادیب ایرانی اعلیّ است. این افراد از قسمی است.

«صیغه بین کهنه و نو»^(۱) لذت لاده دارد و در طرف
آنها نزد ای خود را برای سرگردان ~~مخفی~~ ^{لذتگذار} میگذرد یکار میرند.
استوار ۳ مجموعه سکر یعنی «ستارک» از مایرق ^{زیستی}
«ابوالحنفه و مروی» مایرق و «آخرین ستاره» از محمد فارانی
کسری خذنه ایه پیرفت سکر نو در اتفاقات معاشر باعث شده که فقادا
افغانی در صیغه میگذرد که دنو خواهانه را سرگردان کنند میگذرد از آنکه
وارد داده راه را انتشار معاویه کنند از اینجا داده ^{بیرون} میگذرد از آنکه در این روزه
در «روزندان» مثلاً کسی که در این رایه بین سیون و محبت (محمد رسول) ^{در روزه این روزه}
بعد میگذرد از فقهه ایه حال است.

~~مخفی~~ ^{لذتگذار} میگذرد از فقهه ایه حال است

(۱) عنوان یک ملل معاشر است که در مجله «روزنی» سال ۱۹۸۲ به کجا

هر عصر اقتضای دگر دارد ای بیب

توب و تفتگ برد ز تیر و بیر کنون

غذاب لب چه باشد و بادام چشم هست

باشد خود ز نیزه صرف نظر کنون ۱۱

لک را لک ایهار نیز در باره های مطلب بیگنیه :

باها همی جو افضل ای کن بُعنو . (افتلاط)

که بخیم ز شر انوری و عرفی در جامی .

کمر گرمه قند رت خاطر را کند رنجیه .

ز بادام بد آید سی سینیم چشم بادام ۱۰

این سالانه تان میده که این در کار و صنیعه سرا که خود سرو بیک
قدماسته لزوم یک تکلیف سی را در شر معاشر مارس در کرده اند .

در سال ۳۰ سی سی تجد خواه اسراں - رو حانی در سفر "البر و

د عمر " تقلیل کم مایه سفر کلاریک را بیاد مکنن و دانساد

گرفت دلقت :

گر سرو و ععر دست تر زن قانت رغناستی ،

با این بینیه بارم از یک فرنخی مید ایم .

باشد گفته نظریات بردوی آنهاست که درین حیثیت
دارد دخننا از حدود بیش از امروزات و نظرخانی نیست.
همک می‌بینیم که نسبت به درین دخن تقدیم‌ماهی ابراز
اصرام و علاوه‌مندی می‌نماید و می‌گوید تا همیشه کند که "در جای خود
ترنی شرکت کنند و از افراد انتها را خود می‌برند".
در جای خود کنند که تردید کنند انتها را به نسباب بفرستند
به جای می‌گیرند از زرده‌کی نظری، علی‌رغم نوای و داشتمام
را می‌بینند" و باز بگویند "همیک آنکه در درین حیثیت
آنکه "درینه و قو" های تکوکی صورت مالک نموداری از خود
می‌برند از این نظر "ونظریات ملتفه داخلانی اعلاظون دارای طویل‌سازیون امروز برخانیان
ترنده‌گران چاپ می‌شود".
همک اضافه می‌نماید که شرکت کنند که در جای خود
قبل عذت کرده‌دم را از خزانه دیگر خدمت خواهد کرد.

~~آنکه اینه دلخواه نیست~~
~~آنکه اینه دلخواه نیست~~
آنکه اینه دلخواه نیست! غیرا حال است که
می‌لرزی و فتن کنند صورت کند اما می‌شود را که در برداری
او در اگر نماید این است که آیا تقدیم و مکار

مکل و مصروف آن را گزینشان بپرسندگ دستیار، صدر اسایش کنون آنها
کافی است. و آنها هر سه زمان امروز، هفتم نوامبر، در کارخود انتباختار
و فعال در راه کنند.

جهت پیگویی :- من تکمیل را در مکان اوری دستیان
بکلی می خواهم. (ما) کول در سر دهنده اس زیبا را با پیغام می بولند ندانند.
برای اینکه نهضت شعریم شفر را دهنر قدم کنند. و بعد احتفاظ مکان
و خود را در این حافظه را بیننداریم و مصروفها را اقطعه قطعه کرده باشیم
نمی بگذرانیم؟ شفر را زاد یا بهم مادر را خود نشواند بجای مطلبی که شاعر
در فرد گفته بجز این مادر را که آنرا نشواند کول خواهد - ۱۱ در اینجا است
که نهضت از دیدن عجیب خواهد بود. و از این دیدن از این دیدن
دیگر بیانش از میگویی : جهت کول را نمی بخورد و می خواز
و نهضت خوان نهضت انتباختاری، فریبگشی در تریبون دستی کنند
-- ۱۱ اگر از او که نهضت چهاری پیشتر نهضت امروزی است بخواهم
با ماده از سر کجا و مفرار و بیانکه لقیانی نمی خواز برای اینکه
برویم عصر او توافق ندارد - ۱۲

آن گفته بیرون از مکان مکان از این
که در کتاب ^{تاریخ ادب ایران} ۱۹۱۸ نهضت: پیشگوی خواهد خواست را تواند

درین بیشم راه اروپا را با کمی و دوست طی نماید.

لردن مسند تکول را در چابه درینز درست نمایند
سید اماکن آنقدر ریشه تو سوده که هنر کلاسیک را
لکلی طرد میکنند سلاسلیه "مادر کنیه" امر فرزش در اروپا
که کس پیدا نموده که به آنگه کلاسیک گوش بدهد.

~~این مکان خوب است این انتباوه آنقدر که نگرانی نمایند~~
بعضی از هوپردازان میشوند. سلاسل مادر نقد را کارگر مجموعه "العازفون"
نمایند.

اگر کسی بسرخوشی بگیر سفر فرزده میگردید بادیانی بدهد
آزار بگیر تئر تکول کنید اگر در هنر آن بیچاره باشد کویا نظر بسیج
دست داشتگر نظر بسیج ندارد، آزار تئر خالص بتناید ۳۱

این جمله کلمه های ناتیجه و آنرا اثبات کر که بعد کار رک
و شاعر که بر صحنه باید هم کلاسیک داشته باشد سفرخواه دارای
حواله دنیم نمایند، همچو درج میکنند

۱۹۸۵/۵/۶) اشعار نو ۲)

صفحه "ب"

۱) "دانگرد" ۲۰۲ صفحه

۵) "ریوند" ۲۰۵ صفحه

نُخْرَافِهَاتِ

* اَنْ يَصْبِحَ رَكَابِيْنَ حَلَّ نَزَدَ دَرَهْرَهْ اِنْدَرَزَ لَهْنَ سَرَانَانِ

سَادَ اَوْدَسْلَهُورِ

اِيكَهْ سَنْجَوْنِيْنِ قَيَّامَتْ حَائِتَ دَلَارِ رَا

اِيكَهْ يَا فَرْزَدِسْ سَبَبْ سَيْمَهْ گَلَزَارِ رَا

اِيكَهْ سَطْلَهَهْ دَلَامْ لَقَهْ اَنْ يَا دَلَامْ هَمْ سَارِ رَا

اِيكَهْ يَا مَرْگَانْ نَهْلَهْ بَرَادَهْ سَهَّانِيْهْ خَارِ رَا

دَعْتَ دَادَهْ اَزْكَفْ خَوْدَ عَرَقْ سَهَّهَهْ اَرَرَا . ۱۰

سَهْرَهْ مَاهِلْ هَرْوَنْ كَهْرَدَهْ نَهْلَهْ وَيَوْهْهْ هَقَهْ سَهْلَهْ بَهْ دَرَنْ
دَعَافِهَهْ مَاهِلْ اَنْ دَسَهَهْ دَدَسَهَهْ .

اَلَامْ رَاهِبَهْ بَرَنْجَرْهْ عَافِهَهْ

سَوْزَهَهْ مَهْرَهْ بَحَامْ سَكَهَهْ

اَنْ لَفْظَهْ سَرَعَهْ سَوْفَهْ دَهْرَهْ كَهَارِهَهْ

كَهْ سَازَهَهْ كَهْرَهْ ۲

دَهْرَهَهْ دَهْرَهَهْ بَلْهَوَهْ

هَلْهَوَهْ بَلْهَوَهْ دَهْنَهْ دَهْنَهْ

هَلْهَوَهْ بَلْهَوَهْ دَهْنَهْ دَهْنَهْ

مَعْقَصَهَهْ لَهْلَهْ سَرَادَهَهْ

سَاهْلَهْ بَرَدَهْ دَعَارَهَهْ دَهْنَهْ

۱۰۱ اَبْرَاجِهَهْ

۱۰۲) سَهْرَانْ اَفَقَسَهْ صَفَرْ ۹۸

میگنی ادی دوکور اهقانی داران را سُم جهیز
صلیل مله قیسی در راه سکانی لا، به آهن و چه تان

زَاغَرَ تَانِخَ، اسْرَانِ دَاهَانِ
سَرْقَانِ رَانِخَ هُواهُولَ نَسَّةَ

زِيَاقَی دُوكَرَه رُونَانِ قَرْكَنَه.

بِافَه دُونَنْ خُونْ (الْجَانَ) نَسَّةَ

دوْتَگَر دَنْظَر دُوكَسَادَه سُرَقَ

دوْمَه رَک دَرَک دِیَانَ نَسَّةَ

کُنْزَرْ بَنَانَه بَسَّ زَرْ مُنَوْ

بِیْهَیْهَ بَتْ بِرْ قَرَقَ کَلْزَنَ نَسَّةَ

نَهْ تَهْ نَهْ کَهْ زَهْ بَاهَنَه گَنَبَه

نَهْ مَهْ ذَقَنْ دَرْ ~~کَهْ~~ کَهْتَانَ نَسَّةَ

سَهْ رَفَهْ، نَهْ آلَ تَهْتَ مَسْ اَنَیْ

سَهْ کَلْگَر دَسْ، رُونَانِ نَسَّةَ

۱) دَوَالِنِ صَلِیل (الْجَلِیل) سَارِرَنْ کَلْکَمَکَلْ - نَرَنْ (۱۲۴ صفحه ۵۹)

ماله هر دن آنچه که خرم و صبور را از هم جدا کردن میتواند، بر سار یابید
ادل سوچه خرم باشد بعده از آن فون محبوس از آن را شنیده بوده اند دیگار نیایه
بیوده بیه لفول نادر تادر پور کالب و محبوس کوردگان توأم اند که با هم بدینا

ساخته.

ماله هر دی نه فقط باقی ای دنیا ای دیگر خود لزمه نزد
کیانی سلیمانی بعد از آن که سعیر بخوبیه تازه جو آماره بینده
شمرند دارد که در صحنه دیگار او "امواج مردم" جاپ سرمه اند.
این دستار در دهله ادل یک سعیر خوبیست را یا عرفی میکند که
خوبیست اصلی و صفتی بین دنیا نیست و خوبیست را در آن میدانند
که انسان زندگی خود را وقف دیگران نماید. قطعه "مرگ سمع"

لطفاً مطلع باشند محدود این نظر نیست

نیازم بیچوں بی افسوس خود را خود
که بی کوزد و صیغ کایان بگرد
که تایب بگیرد بگرد ورد بخوی
خروزان بگیرد فرود ران بگرد
خودش سوزد دلیک روشن نماید
رمه شمع پیچوں در آستان را

لَزَادَگی و صِفَاتِ زَلَالِ در سُرْجَو، با هم نرم و دلتن
تو صِفَتِ مُسَوَّد

درین هن گیه چو خور صعادل
فرنیه درین برعان نیای
بُوده بس عون دریانشند
که عونای او را کو آسان نیای
بود آست صلح بسی پار
بود راست عُق تاب نکوئی
ز تاریک عرض صرا شکر زد
فرسته دست دناره صفا نجی خوئی
بر عان گلن ندارد سرگین
ما ف نه بحر سور آ فرن
خوقور بیک دیان نزی گلش
نه بین تو بخ گرده زنگن را
نیا جی بخ تاب عُق و صفاتی
نه بین تو کیس بچون کن را ۱۰۱

- ۴ -

۱۶ میل مرس نفه " پرسته " را درباره دگرینه از
پرسته دلخواه خدای دیم آورد زندگی است.

پرسته‌حال پرسته حیل رنف خوبان
خیام اند خیام سی اند خود دیمان
خیز خیز کان فویهاری
که هر ساله کنی ساد عزت‌ران

پرسته‌حال تو ساده سکنی ساز
سرو دشت گرم فیض دلور پرداز
تو بایس خدای دیم دعیرت
هم زندگی داری به پرداز را

(مراجع پرسا صفحه ۱۱)

پرستو دن پیک مرگور بار. پس از آنها لازم نیست اینها ۱۶۱ میتوانند
بیاری از شماره نو پرداز آزادی داشتند و این سه مرد با پیک آزادی
برای این پنهان کشیدند و در مسازد.
”چیلده“ سیادیس کراچی پیک بود طبیعت نیست پیک
کردند از ترک درین او بخوبی کشیده بیکاره داشت.
چیلده ای بود درین هنر ای مرد.

آمد ای آدران سراوه و دران
لانه ای بنا کشم پرستو
آمد ای آدران گز دگر حافظ
شور داشت هم پیا کشم پرستو
ششم مکن سرزمال فتحه رون کش
آیینه کشم ترا لقا کشم نی
وز طین سنه تو حان پرستو
سنه بردوی کرده سکر رام کشم نی.

چیلده آن خفته بود خانی درین
ششم هون درین نازک بر

دیاهم آنکه سر نو پرداز- مالی بردوی ب محبویه اسفار، معلم نو آور
 خود محمد حارانی در آخرين ساره " نوشه است لازم نظر را دعاه
 محافظه کاران در شعر حابب وقت است . مردوی کوشیده است
 که نظر باید دو اتفاق داشته باشد خلاف شعر نورا در بر این مراده
 دفعه نیست کار نو پردازان را نمایی بده . نامبرده شعر را زاده
 عوامل محیط اقیانوسیه اند که برایه زیانی در کاخ تفسیر میشوند و برای
 آزاده بخود بگرد . بیت شعر باید بیان کوچه های قدم پیش از جهراه
 باشد و آینه محیط خود را داشته باشد . شعر امروز باید مکمل
 اعتدالی روح و حرکت و زندگی را بخواهم . شعر امروز باید مکمل
 شعر دزد باشد . آنطور که در کام میتوان صافی اینکه قدر پیش فتن
 بعمل آورده و با نظریه ؟ صبرت علم رفاه را مخورد است . جهیز طریق
 ادبیات و هنر و شعر که حصیلی از آنهاست باید راه گذاشت
 خود را طی کند .. محافظه کاری در ادبیات و بین بینی سر زاده ای
 سر امروز نیست !! ر
 مردوی : سازمان محافظه کاری که از دایره حوار امداد شعر
 مکالمه

از آنهاست باید راه قتل خود را حل کند. محافظه کار، در ادبیات
درست ~~نمایم~~ نزد اداره سایر امور از هست".

مالی هر دوست ~~نمایم~~ محافظه کار اخی که مخصوصاً این از زاید
قوای اعدامیت سفر کلاد ~~نمایم~~ بروند گذاشته، تأثیره سلوک آن
لهندیه را فضایل ایجاد که می‌باید این سفر نزد اسی شعار قدر مارا
برگم نزد ~~نمایم~~ هر دوست را است کند و به استعارات
در ریاست نجفه صفت‌مان فعل رسانه و اضفایه ~~نمایم~~ که
این عمر حاشره سراسی در فرد اگر از گز و پر دلکش و رویش خود
صرف ~~نمایم~~ حق درسته ولی این عمر حاشره سراسی امرور آیند ~~نمایم~~
داده دست نزاره دلالات داده دارند ~~نمایم~~ دارند ~~نمایم~~ جا ~~نمایم~~ آنرا گرفته
دست که باید سفر را برگز رفز توافق داده ~~نمایم~~
در باره وزن سفر ~~نمایم~~ می‌باید دلاران یعنی دلار ~~نمایم~~ مذکور
و فرق نمایند ~~نمایم~~ اگر از ۱۹ بگذرد عرض عمر خارج بیو و اوزان
دگری برآیند از افزایی این سراسی اهداف و توانی که تواند عوامل
رسانی داشت آن را ~~نمایم~~ باید بخوبی بخوبی داشت. (۱)

~~نظر مایلیه لایحه انتظامیه اسلامیه~~
~~نیز در دست احمد بن محمد بن عاصم~~

(۱) نقدیه "آفرینشات"

۱۹۸۴
۱۰

بیان رسیده است و باید در آن تحول را که ایجاد کرد.
و قسم نظریات این دو نظر را با طور حقیق مطالعه سکم باشند
که هم که مردم که نگاه نمایند دو گرده مخالف دوافق شرط زوجینه
از مکفر دلایل گفته اند درست دلایل حرف دیگر دلایل محمد و دیت؟ با افزایش
پیشایند.

جست بسیار بجا نسبت به دلایل دیگر تقدیم مان ابراز احراز
دعلا حکمه را میگویند تا باید کند که در جایه ای نترقب
نیز کلاسیک را خواهند اقتداران مل خود میباشد همچنان میگویند
در جایه ای که از زندگی است ذافنی را به رهاب نفرسته همچنان
مجسمه ای لز روک، نظایر علی میرزا شاهزاده داشتم راحی بینه و
ین اکنون در روحیه ای که آنست "دیامه حم" چالکوس بصیرت
بابت کنوداری لز خلقت نیز اثنا نهاده نظریات قلقه دخلاقی
اثلاطون دار اسطو دیگر ای امر فرد بزرگانها را زنده حیل چاپ میگوید
جست لز نشان خود نیتی که گری کرده میگویند "شروع ادب که ای ام درون
قبل خونست کرد همی براهم قرنها دیگر خونست خواهد کرد".
ما اینجا جست کمال دیست میگویند . ما اگر لز از دشوار

کنست که دنیو نهاده امروز جیت تکرار و تقدیم چنان شکر و غیره
آن رشیدهای نوآدی داتبکار که بانیازندهای دنیا کنونی
توافق درسته باشد.

جست پاسخ صدیقه "بن کول را درستهای نوی در میان کلی
سازیم. اما کول درستهای نوی را عالی تجدید ندانسته است".

این گزنه عقاید محافظه کاران در نزد کار، هنرمندانه بین
ملک نه مردم استعداد پیوں و ارزشیه اراده سیگریه: "جست کول
رانی پروردیه دنیو ریشه خوار خواه نصیحت اقتصادی، فرینگی
و تربیتی دنیا کی است ... اما اگر ازاد که خزانه خواه
پنده فتنه است بخواهم با قاعده هر کجا و هر سفر ارد پا کن
امروزه ایقیناً خوبیه در راه ایندیه بروصیه عصر او توافق ندارد".

این سخنای پیوں، گفته سکایه ایهار را بخاطر مادر و
که در تعالیه "ما در تجدید ادبیات ایران کمال ہیم" دریال
۱۹۱۱ در مدد روزگاره نوشت "یکمیں کواید خود را یاد کنند

ای سوال پیش ماید که هم دوستی هم معمولی هم باشد در گورا شنیده از این
سازمان اتفاق افتاده بجهت مردمی در یک مرحله تراورد دارند که نصوح را با دو دید
کار آن تفاوت پیرامون توصیف میکنند.

من این کسرانی که نهاده ام مردمی است که با وجود پیکار ای خوش
ضد این مالکیت هنوز سایه سایه سر بر زان و مستشاران خارجی را
بر سر خود حمل نمیکند اما پیکاری آزادی در این پیرامون ویران

در حالی جان گذاشت.

اما مایل ہر دویں گھر خود در درک شد طبقاً بودن جایع

محرومیت دارد و مصارف "حدوت" و "آحاد" و "پیروی ملم" و غیره بسن آن داشت. لازم فرموده بخوبی عذر میکند که از زیرین مصارف
آزادی خواهد داشت و پس از این مصارف آزادی خواهد داشت اما این مصارف

اسعار مایل ہر دویں لازم است قدر و میتواند سفر نماید

و غرائب بیک مکانیست

غزه های ای و نظری "للا ریک" "گره" "قصه خواید"

"من دکو" "کردف" "عابه خوچا" "سردر" "اصن نئنگ" "دغزه" (طبر)

کل داریں چنان خصوصیت ای داشت که خود ہر چیز بی اعتماد را از عرصه
مشترک داشتند صرف نظر نداشتند عصرهای کلی اعماق کلی

کیهان و عماریات را

علم کرند

شعر نو. شر مدهکه و مرئه هست لرود روزم دنفه آزاد است.

مُرنداران سیک کلاسیک لذات بودند که بیاد از
نژاد را، ادبیات پارچه تدبیر را طرد کنند. آنها شعر نو را
بمنزله دعلام اخلاقی شعر کلاسیک فرض نمیکنند. در میراثیکه بگزد
بگزد چشیدند. مجده، کاوده، درست یعنی که "یعنی چز
لذات ایلهانه تر نمیکند که نژاد را وکیل پردازی کند گررا نفی
مانکار کنند" /

برای سعدی است که سامان نژاد را از این مذاقین کرائی
سایه نادر نادر بود. و نزدیک تولی عوامل این سامان نژاد نمیباشد
خود بیوالیم لا بوقی، دفتدا. ملک الممالک، ایرجی، عارف، غصه، ایروان
(تحصیلی)، افراد است. در کثرت این و نیزه روشی طنز کرده است لذات خصوصی
پنود بر بند و شکلگی شعر عالم مارس خدمت کرده است. اینکه احترام و عذر از
کامل دارند.

مہنگی نژاد را با سعدی اتفاق: محمود فارابی، ماری
شیعی، مایل، مردی و دیگرانی، سامان مهره خود: محمود طرزی،
ملک الممالک بیتاب، خلیل الله خلیلی دیگران را اسلام
شعر خود میدانند.

(benab)

نه دنی بین وصف لست چون نکم
کر که تو متنده است کلام من در در را

در سانه های گنج صفا فریاد
داران گیوان تو خوبیه ۲۱

پا اند

ز علی خنیه براب روی
ز پیشی آتش برو برآید ۲۱

که قند دکتر من . بعلت د مارگیو و نظر آنها از بین گوارنداز
کار سعی این را که طبیعته الگی نموده

۱۶ ماه بودی ~~و~~ شروع شد سه هفته اهانت عاقله را

شیر لکڑه مان سایع میخ

خانه ز لای بیچه من کی

بر زد بصیغه تقوی خالص را .

در لای دفترم ترسی نیاز

در بک خانه ام تو سوی پیا

۱۱۹/۱۲۰

ابراج هردو

(۱) ابراج هردو صفحه ۴۷

بامشته

آتس غم دردل من نزه
ناللهام کیکرود بالای مرگفت.

با گفت که اس قدر سه ماهی هر دوی بوزن عرض لزاد با پسرها که کوه و مدنی مگیری
گیری لذت خانه سنه همسر دست سرم بعد از گرانیار میود که سفر را لازمه
طبیعی و سادگی خانع ساقه باشند که هر همزی نزدیک سازده
شده "پیام به آناتاب" اور اینداد هادیم:

(۱) پیر آلان

خنض تو بر خاکشان

نور تونیزه قوان

چشم تو زندراخیز . روشن روی ریش

جلوه تو دلشین /

با "برادر همی"

اچ آشین رخواری

(۲) طابع بدادر من

(۳) ساغر سرشار من

سناش من صهباها من

(۴) ساقی مرعنای من چاهه بده چاهه بده /

(۱) ابراهیم بو

۱۴۷

(۵)

(۶) صفحه ۱۱۳

نیز ناکوئی سایر فواید را داریم کلتن حواس و زن دیافته همچو علاوه
از آنست که به ذهن شر آزادی بینهای بدهای دیگر آن سوانح
درضو عکس آن دفعه در را پیرواند. حال اگر سایر مکنید را گزینی
و یکی از آن ده بند تازه بیاورد کن خود نزد فقط کار خود را درگذران
کرد هر چند لایدن کافی در مرض و نیز شعر ^{بخط} ^{علیه} ^{الله} ^{صلی الله علیہ وسلم} ^{آمد} ^{که} زیبائی دادگر
سفر را ازین مردم. این تضیییق ^{بخط} ^{علیه} ^{الله} ^{صلی الله علیہ وسلم} ^{آمد} ^{که} فواید را نه معاف نه اتفاقی
نمایم و چنانچه این کیفیت در حال اسعار طبله های ملکه ^{بخط} ^{علیه} ^{الله} ^{صلی الله علیہ وسلم} ^{آمد}

در اینجا آن راه مکبویانی خود دیده که رار سکر دک احمد را در جدمی "در
 سفر پیش از زاده آن و نایعادت دیگر بروان سیر تو میانه
 ععادت این ساروان ده اگرچه حواله هسته و اگر عالم میرازم
 خانی دارم
 این سفنه ۶۰ درجه دیگر است آنست ایت تو فتن لای
 این ضمایر را زدن ~~لای~~ که کوکو ساره
 رکنیانه عالم افغان ضمایر ماره زده دارند که دیگر راه دارند
 "نمیاز" خود را این سایرها با معنی میکنند که از نظر و نیت
 باشند اما کسی میگذرد و از طرف دیگر بده زندگی نوکاره
 نمیود این حصره هم در مخصوص دم در فصل ~~کلی~~ ^{کلی} خواهد بود
 "نمیاز" نک منظمه سائنس مانندی است ~~که~~ ^{که} در این آنده را
 عالم از این کوچه را در نیاز نیست زنی که دور از بیانی داشته
 زندگی ساده دیگر مخصوصاً که خواهد خود را ^{بیانی} میکند ^{که} این مطالعه
 مولازن اخلاقی که شاید تعریف آن میباشد زیر مبوط به این
 زندگی است که باید ^{کلی} از این دو قسم ^{کلی} زندگی بیان میشود
 بیان این ای اگرچه گزینه گزینم
 گزینه ای نامه گر باشی ^{که} میتوانیم

بر دریا که بست اند افت مارا
تباخ صحیح بر رویش بخزیم . ۱۱

بلطفه افکار صریحتان را که طور کلی در مکار "سنجوار" جاگذشت در بعضی از رسارگه ماره مزاده بی بهینه دنیمه های سیده های سرمه "سرگردان" گشته ام بود درین بود خنده بعد در گلوس ما که خزانه از این طرف سرگذشت هست خنده بود مرا حاصل هدایت باز پیش بود آنچه می زن سفرگذشت صigm غبار هفت و سام سواد مایس این پیش برا که دان پره بره رکبت

کل اینها بر دریا به شخص خود دنیم درون خوش سنت نهاده اما های ای مایس دید بینه چنین اینها بخود میگرد و صناء میان محل کرد کل اینها را هار بیست و اینها درینه دینه تبود . لیکن از آن شان صفعه بگیر و صحیح درون ناه (مرزه) . جاگه صحیح بگیره بنت که وقوع کاره زاده = وصیة بر طبقه ای "خواه و لاردن" را میگفت این شغل را در دریا بر خود گذاشت که پیش از یاده مکوره ای

۱) صناء ماره زاده " سنجوار "

صفحه ۱۸

صفحه ۲۱

۱۵

برای صلح نیزه و پیکان دیم کوره‌گی صنگ مخواهند بیلکه آن مردم
با اینقدر از حمله سهی لو - افق نشان که هرگز خیال داشت
و حبادل که علاوه بر رسانیده همچنان آن لرد اسپر
پس از این حال نیزه سریزه برای ایال فود در کابن دریافت آمد
و تعاونیکه سکون و حاضر نشسته نزدیک است و سعی را کلی فوز را از آن
سرزنه کوآه آلتند ؟

قاره زان گردی که بخاطر این حقیقت را از نظر در داده
است که امریز کوره شد در حال ساختن زندگانی را زاد توکل کنند
و همچنان میگیرند که این اتفاق را باعث ایجاد میکند
و مطلع بگیرند که از نوع اسارت بیگانه میگیرند
به علاوه جایی که خراسان را مخصوص برای آنها صادر
شون و صاحب این گروه شده رفاقت بگیرند این اتفاق را که نیزه از نظر
لهم میگیرند میگیرند که در این مقام طبعاً این اتفاق را زندگانی
که در راه اردوی دیرین نزد میگیرند - در این اتفاق این اتفاق
با این طبقات زیستگی که که

برای این لردین نیزه غلمان را نایمه افغانستان و آنرا با اقدام ساده

صیغه طبقه که برای از بسیار سرمهی اسخود دیوانه داران یکان محمد
بیانی میگیرند دیگر اتفاقه ای دیگر بقایی خود را دارند این دیگر اتفاقه
که مدارس از این اتفاقه که مدارس از این اتفاقه که مدارس از این اتفاقه
میگرد دیگر اتفاقه که مدارس از این اتفاقه که مدارس از این اتفاقه

شروعی ععلم لردو گاه صلح را با ایندرست
سایه صیغه فقره ای بیکان درسته و سیمینه و دسته که قادر نداشته در "خوب" و ازون "مردگانه"

ذوق خراز ساره بهم درسته افتاده بزم

هم حاضر صلح و سلم هم تعصّل سناها

هر دو از زری دارکنی هر دو آن در آستان

چونه صلح را استان لازماً این جذاها

پاییز با اصلاح و سلم نی آن قریں نی این علم

برنامه ای بیش دکم منگاهه ای، اتفاقاها

با این همه عوغاها صلح دین مگر تسلیمات کل

من خوب و ازون دیوه ام از وضعن و تبعیا

بی ایکاره در جان گرددہ بال در پیان

کن و دست آئندگان رم ملکیت سناها

گویند دنیا کار کردن لازمه گردد و از گون

به وحی برآمده لازمیون گردد و لفظ دالها

نه قصر خانه نه سرانی آیه نه جانی هوا

منزد همه دنیاها می چون ریگ در غرباها

گر میگنید شیر ساره ^{حلو گر} از این بیکنیم هماره هم صلح رخواه

فقط بخوبی می خویم. که حمل ایت ببریت را از دور کنم

وَصَمَدَ كِنْ أَسْ طَارِهِ رَانْ بَائِنْ مُرُو مَا لَاهِرَانْ
زَقَنْ نَخَاهِمْ بَرَقَنْ نَزَدِيْكْ أَنْ جَهَالَهَا.

اَنْ بَيْتْ دَنْزَرْ طَلْعَ وَصَبِيْهِ مَانِرَهْ :

(اَنْ رَفَرَهْ، اَنْ بَنْفَهَهْ، اَنْ مَاهَهْ اَنْ سَاهَهْ)

مَحْلَكْنْ عَمْرَهْ اَنْ بَخَرْ حَمَالْ ۲ ۷

ما بَيَادِ وَصَبِيْهِ "لَهِمْ" وَرُوقَ الْرَوْهَهْ مَادَرِهِ كَلَازَهَهْ رَهْدَمْ اَهْرَانْ بَارِدَهَا
گَلَذَتْ دَرَهِرَهْ هَرَاسْ مَاهَهْ وَسَاهَهْ

حَوْلَ دَلَسْ حَالْ دَرَلَنْدَرْ دَدَهْ يَدَهْ هَنَواهَا

لَوْتَهْ كَهْ صَبِعْ دَاهِنْ رَفَهْ كَهْ دَنْسَقْ لَهْ زَنَهْ

دَسْلَهْ هَهْ دَهْ دَكَنْ بَهْبَهْ دَزَزَزَهَا

اَهَانْ دَوْسَهْ مَحْزَانْ بَهْوَهْ دَرَكَوْهْ كَهْرَانْ

سَرَاهَيْ نَطَقْ دَيَانْ هَجَّاجْ لَزَلَالْ ۲ .

رَهْتْ لَزَهْمَهْ هَرَهْ كَانْ بَيْمَهْ زَهْرَهْ كَانْ
حَوْلَ اَهْرَانْ حَبَّهْ كَانْ حَوْلَ كَهْرَانْ سَاهَهْ

(ا) صَفَرْ "صفَرْ ۳۹-۴۱

کَاهْ كَهْزَرَهْ اَهْرَانْ دَرَهْهَهْ حَافَزْ مَهْرَهْ كَهْ دَهْلَهْ ۲۱ ۱۰ صَلَدَهْ صَفَرْ ۷۹۱

گو این درن حوت سگ که سکل مانه شد درونی آن نزیبیائیں
 از خوده است روزن اگر تو این دلته بی سایر زمانه هم بود که سکفت
 ای سارا می باشد این کارام چشم مرد " سه ساعت در عرصه مایه بگوئی
 نموده است خیلی نزدیک اکتوبر دیدم دو قصده باشد که در اس چنان فرم
 ناینی که برده شده است . قصده سوی گزار از همین فرم دو قصده بیشتر
 در اداماتی نصیه طاری را پنهان دارد . سفره است بعنوان " آن
 آسوب زمانه یا شخصیتی این المثل اور خلیل الرضیایی .

میخانه صلح مدل ایندیه چشیده است دهدل
 دارد نفته در بیان این صلح ۲ بیکاره
 لازمی دوستی دیگری نداشته حون رزگر
 گردیده ای از شبه در عالم این تغایر را
 آن یک سخنواره راه گم کیج گرده عفری دارد
 و یفیکه تکف بم اتم صلح رزمه حول ماره

ذین تا مبارک انجمن زین همینه مادن
 کیک با به باید پر فون حوب زیرزی کاره

...

۱۰ صنایع مادری زاده هست فقط یعنی حقایقی نظری "خود را درآوردن"
که تعداد سکرده همچنان تائیز بودند این نویسندگان نویسندگان بودند اما مادری
زاده هستند بسیار بیشتر این دوستی های این دوستی های این دوستی های این دوستی های
مشهور نیز بودند

تفصیل دوستی کیویر کان

همچویی تفتی اهر کان

از دادن
بر برایها خود دادند
آفرین زنگ نیز نوافضه

بر فرزید
لزگ سان بی در آدم زند
جهه یکی از های باش یکی
بر بیام من خود دادند

آمه
پا گذاشته تغزیه
همچو خصل مادران امید

و ملائی و نزد کردند

دیگر نیز مادران دارند
دیگر نیز مادران دارند

”بِهِ فَرِ“
”فَرْ“ خواسته را فردوب می‌زد

صیغه ای دل عجیبه بخونا برخز
طپسی وام کن لازم دوچ تما برخز

کارخان مروع در آن صراخ اوش
دگران گرمه خواهه تو تهبا برخز

تفه کن ناده بگش بیل کود سله کان
سریکف نور بدل دیده بیدنیا برخز
ای من در عرق اله نوتسه بخون
که فنه فرضت امروز بعزا برخز

برخز بخوان کن از زیارت دیده دلکش به آوار شام فو پرداز
نه بعامر اتفاقاک باوق فتفه دست
ماق شام با استقدام در دری هم که هنر خود را در حیث
آن نظر نه
املاع در این بسیار کردن روح از ادگی و ملند روح این دیر مفترع نمود
حق تلاش دارد ~~او~~ ^{در زمانه} سماک ”رسانه“ خود را
آن نیکه هنرها آئینه زندگی سده انته ”به اینکه“

ما بقیه نمایم بخواهیم بخواهیم
دراز د فرود بخواهیم سرخ خواهیم بخواهیم
در این دنیا

امانه خواهیم داشت

ای محظوظ فقر دینوای
خوب پیر خواهیم بخواهیم
ناضیه کرده در دینان
لشکر دست زیار دشنه خواهیم

گرفتی کاره گردای

هرگز برترین نخست بودی
این همه خود کرد خداشی
این فضیله بسیر خلاص
لبخشنخ از این خداشی

بر خواهی خواهی مگ بر خواهی
بر خواهی کارهای بسیر

دین و ملت لذت نه طایی خواهیم

همه هم رفیع افضل ای ای
از بیرونی نمایند کارهای
میل ماضی رفته کارهای

هر کس ره لارقا بپوید

هر ذره لفکره فنا پاره

کانون لقمه ملحته جاری

بلکم بیکان هم اتفاقاً ندارد

آخر تومانه پیش از جاه ؟

در نیند آخر این شعر، مارق نعم مهیا خود را بـ کار کردن، لـ راز داشت

~~لـ زدن~~ قطعه کرس

~~لـ زدن~~ سکنای سـ هنـ زـ رـ فـ دـ کـ مـ

امـ خـ دـ زـ نـ اـ کـ رـ نـ

آـ عـ دـ دـ کـ کـ کـ بـ پـ لـ اـ رـ

آـ نـ زـ رـ زـ مـ فـ عـ اـ رـ

شـ هـ حـ لـ قـ اـ سـ دـ رـ

خـ نـ هـ بـ اـ سـ غـ زـ نـ عـ بـ

سـ هـ بـ بـ تـ وـ اـ نـ طـ رـ

بـ خـ زـ خـ دـ بـ رـ گـ بـ خـ

بـ خـ دـ بـ جـ دـ نـ اـ تـ بـ پـ

پیش از بیدار شدن باقی صفحه
برای اینکه پارچه ~~میراث~~ را نسوزم ~~باید~~ از خود ~~او~~ ببرم
تو کنم؟

در دل آن دیر
من آن سهاره ام که گردد ز نور من
اسلاح و میزان سیدل به تیرگ
ما در گفتگویی
بر سر برخوان بادیه یا بینه هم گردی.

کنم؟ نور حیم جیخو؟
دلم زنا پست زم من است
روانم آتتاب آورده
دمع حیم رونی هست من
باشند که که میشه رویانم
سرزد گر آتن آفانه ز نار
پیا لز دیده اهل نهر بین
باشند که اگر دیگر پیانم
اگر عربیا نم کنم چی؟

(۱) "سک" صفحه

خواسته. بارچ قصنه با هم حوا میگردید "نگذار " و نیز نای سیدل " "

"ترکی " ب " سپرروان " صدراه کوئه شیخ بخت خوش بارگاه

بیو ایام دسارت در پیش پرده بکلمه نسخاد بیله خود را از دفعه
بعید ایصالع بیان میکند. بتوان که ترکی کوئه دعا "کسی نکته"

"بستان خیر " "آمال " "بیه مرغ آزادی " "وقتی

کسی نکته " صور مایک ایه " ای ایت لشکم خاتون ایان ایان
بزخ کشیده ایه که در عصیان گز کوچک " زعنونه " زدن ایه لشکم خاتون خود را
با این سازمان ایاع ایه ایه در حال باید برداش بیانند.

سامی دست سه گلیم دهوا فی ایه پرده

مارک دیره سپرروان گشایه کار.

هم سارمه کور مسیگه روی ایم

و آنها مان بگرد ایواج بیقرار

نیم نکته که تو مان سیده ایان

کز کام بوج جانب ساکن که سار

از لایه بولایه کف آکور و خشکن

ایواج نایه چو فرند بگشایه

با سپر راه کرم دکر ایان زندگی

لاریخ آخرين رفع اندر سیاه
بیرونی چند دچاره داکمال نهادم
بر دوش فوجهار هر میان داگشنه.

فرماد آتای در زن مرد بگوش
کان حمر دز تفقل مرگ آفرین کیست!
اين بکر را که ساقه صرار ای اتفاق
وين گئی سکته کل تراوه کیں کیست

حافمه طبیعت زیبا ضمیر بود
یا مرگ ای وحشی زرگان خوار ناخدا?

مارق گام ۴۳ می پرده دلکه را اتفاق ای ای ای خود را
سیاه کاپسان ~~پنجه~~ میگشود میلا در "سینان جرم" لغور که چاره ادل
آین تعلق گرفته است. چشم میگردید:

لیدل خموش باس
کلتر بیشه زل
آیته گر بیتب که محظی تو توکید آی
گرم قصی شدت
پر دلار لگامه کو!
اینیا فضنا کیفت کر لازمه شد بود

(۱) پاک "صر کاک"

گر در مکور سبب
 با مایل آتیعن
 بی زرد باب چاہیک ن بی خیر انجام
 لازم خر غلکندرس
 وز بام عرشان
 بر پیور تر فقان کشی پر کوز تر نوا
 کوهه هم سوند آب
 و دل آنها بخار
 دین همراه فاکر همیه آسی خو آن تاب
 این رشته مردگان
 حون سعده همی کرد
 لازم ائمه اند بخوبی ز جایا

بالاقره ساسخانه سایر بارن شیخه رسید که در محضری که مانته، (فهرد)
 در انجمن مرده هم ملاس او بجهالت و بعیارت.

لدل مکن خردیں
 آرام گتن . خرس !
 دین پیشتر دوال من پیشوا اخز
 صفت لازم دن
 بیهوده سوقت
در نیم مردگان دیستکن چرخ

روح حسنه دلخواه است که لازم دارد این دعوه بخوبی بخواهد
که میتواند این دعوه را در طبقه سرمهی بسته باشد و نه از
یادداشتی با خصایل "نادرت" در پردازش باشند تقاده که نادرت را
مارق را ~~دوست~~ داره و این دوست را که مژده بخواهد بخواهد
~~دوست~~ دستگون خواهد شد.

آیا سود که بردن لزان اعزامی کرد
در باوح جام رفته بآینه ز جان فوئی
در دلایل دفعه ای او عذر می داشتم
لذتیسته بگیم سرور فقار خوش
آنچه همان زخم قضا داشت دیگر زخم
آنچه بگیم بگلم بند اسارت زبان فوئی
وزنوق ایشان (ایشان را نهادم بمنزه)

~~ایشان فیله کدام است (ایشان کدام است)~~

~~ایشان دورانه ایشان (ایشان کدام است در گز~~

~~ایشان که بیشتر از آن دیگر نیست~~

مارق شخص کجا کنند - ای شنیدار و کار ای احمد آن سمع داشت
لذتیسته (چنانچه) که مردم دوسته نزد در فرقه ~~کوچک~~ و بعضی دیگر
صیغه داشتند هیچ کار آنقدر هموزرا برای برخیره (نیزه) داشتند

- ۸۶ -

دیگر دلخواه نداشتم
دوستی که داشتم خود را خود داشتم
و مادر داشتم و مادر داشتم
مع دنیا هم در عذر داشتم خود را خود داشتم
ما برق در این دنیا هم داشتم
در فقرت زندگی داشتم

بر ریگنار باد
لرزان فتا راه
دل شیخ نیمه فوجه اسید کشی
کوننه حول دلم
بر گور لرزد
آن نادر تادم مردن گرستی

در دشنه بی سر
در زیرم بی روایان
سالان پیکران ز خود خویش
کرام و بیمه ای
بیرون داشت زیر دیگر داشت

آن شیخ نیمه ای جسم نیمه جا بای
حول سرزوئیت من

یا میکنی نیام
بیهوده یا بی فتنه دیهون زیستی ۱۰

مگر در جمع این آلو دهان -

آیا که حق صلیوہ آمال دورقی است
ارجی نمی شود لیکن وسایه را

پیش کار نمی آگر بست بینو دست +
ای رفتن حال ن اندیشی باش
ای سعید کشم ای اقرضیال
ذن بی جرانی زم بوسکون زنی
کا نیت در رنا نه ما حلیه حمال

~~دنباله~~ دنیا ذوق را همچا این خدا /

ما بق سفیره نم بر واقع بینو دست کر متواند لزدیک در جایه طیها
کشم بیو شد ویں لزه ریز عدم کاریک ای ای اور از هر میده د
سر "ای ناد" که باز زنده چاره ادیک احیان بایست هر ضمیر
سمر گردان ای ای ای لزیستیان عرض "علت این عدم کاریک
را می بود اما سیک کر درک نکته که این فقط یک نخوه ادیک
~~بیکار~~ بیکار بیکار . سریمه ای ای بیکار حقیقی

ای نار

یا خوش و مادل بعذ
ما بازگردد آنون این رده رازم

در آن سند جا س

از مدین عرش

وزیر کاف نیم حقیقت کنم کو زال
کام آنچه رسته اید ز غوغاء در دست

آنچه هر اضیان

آنچه هر اضیان ؟ ۱۱

عدم برایش این آزاد

کم دگر از دشوار ~~است~~ ~~ساده~~ سارق - من آنها هر کس سام بار مدد
بی پورانه ~~پر~~ ~~دزد~~ دل سرمه دل ~~دزد~~ دل ~~دزد~~ دل ~~دزد~~ دل ~~دزد~~
او یک رنده ای که ~~کم~~ ~~(زد)~~ ~~دزد~~ ~~دزد~~ ~~دزد~~ ~~دزد~~ ~~دزد~~ ~~دزد~~ ~~دزد~~ ~~دزد~~
از دشوار خود ~~کم~~
~~دزد~~
کم کم از این ~~کم~~
کم کم از این ~~کم~~ ~~کم~~

بود ما تم ران حق ریسان

تمام عمرت ای رستم آن

دشوار ای رزمن نتوان

۱۱-۱۲ صفحه "بستان"

ش

اکریدت رزد آزادان
 بدر فیک سوئی میگذردم
 نه اینجا گام آزادان
 بیوت ره نه ای من آزاد
 مراد در سرمهای کارانست
 من و تو بردو آزادیم پیش
 مراد خاکه همچو آشون
 پرس زدن حیل اینجا ایم
 عالی ما به صحابه بیانست
 اگر زینه کنیم
 اینهاست رسیم
 بسی داشم برایت درسته /

خلاصه در این متن این است که
 اینها درین سفر نشاند اجتماعی با هنر سایر اندیشه های
 شور است . این هنر کوچکی هایی هستند که میتوانند سهل نمایند
 که سفر " ناراد " نمایند ای از آنست

اند نه "سونه زنگنه" لزیکن طرف دنگاه لارزی آینه آنها
 خواهد بود از طرف دنگاه دام در خیر مارق در حال سپاهانه.
 باطله دستق آثارلو خواسته درک مکنی که تردید
 پیش از دیگر سویکنند و مانند حیا به خانه بروند و خارج خود را
 بمال و باعده طاری میپارند
 دریا زند

خواسته اند از دنگاه لارز

کلین نورس که این را پرورم
 شاید از تر غنیم این آزادی
 صیغه ای دیگر را پرورم -

عالی را رکن داده اند ای

مارق صنعت خیانگر دنگاه دسته اعظم ایضاً خود را دفف دعوه
 ایضاً هم داشتند و دفعه ایضاً کوئی امور ایشان را دریافت نانگی
 دست داشت (ما) بچه دسته حکم داشت این عفت نانگی دناد را
 لذیں برداشت مردم را بخواسته میکرد میگفت.

خواسته ایضاً باعده بخوبی دعوه

مارق بچه ایضاً خود را بعرض آزاد یا در دوستی خواهد

که عالیب آن مرفق است امروز سلطنت اسلام "کوئٹہ ۲۰۱۶ء" دنگوں
خواہ آنوار اوت .
مارچ یا آندر کوئی دارد دندھر دیباں تاز دلخواہ نہ پڑھے
ماز لاز ~~بیکھڑا~~ بیکھڑا عبارات و فحاشم کہ تکرار میں پیروزی کیلے لاراد
جس سلسلہ مادر سعاد، اور فردوس کا نتائج - حاطط شہزادی
تھا اسی دلخواہ کا شہزادی کے رہا شیر سلطان
ڈناریز سیاست کی دید دل دیوالیہ کی تابلو دیگرہ دیگرہ ورن سوہول
نیز نہیں تھے۔ سلسلہ سلیمان "نکو تابلو و فنگ" لاراد (صفہ ۱۲)

"ارکانیں از خصایل من و تابلو و عشق" (صفہ ۲۳)

و بالآخرہ سامنے گامیں ~~کھلے~~ لکھ دلکھر خود را خیجھا درجہ تاریخ مدار عینہ
سلسلہ، آنہم کبھی بھری خدا کی رفتہ قلبی (۱۸) یا "در در جو بھری خدا کی
کہاں چھے دوستی بھر کر خون نقصانی کے بھار امداد .

ایسا سلطان کی طبق مانع آن نہیوہ کہ ما مارچ مرفق را
کی لاز غیر عنوان تحریق دنیم دار از صاحرا فقنسان بھائیہ بیاوریم

برضه لدکتر یعقوبی سرمان مقدم کی روزگار امالز اسماں عبارات دعائیم
میز رطید کان دست نشید است. سُنّۃ
~~حلاس~~

کی دیگر از نو پر ازان جو ای معاشر افغان محمد مازان است. این سال مرکز کی
 لشکر صنعتی از توکل کوہ لازم بسته زندگان است. از مارچ قصص
 خواسته شده بیشتر خاصیت را از خود نداشت بلکه از زمان است. از مارچ قصص
 بسط طبیعت برقرار را ایجاد نموده و این دو اتفاق متناسب با ازان آغاز آمد.
 علت
 ل ۲) فوراً کوتاه درود نسیم باش که مسند درود مسود (دو بار) نوشته
 شده است. ریگانه های این درود را باشید تا متم و سایر رونکن اسرارها را
 نزد مدد کنند. درود از این طبقه ایجاد شده است. درود مسند ایجاد شده است.
 کافی است که عنوان ای مسند از این طبقه باشد و معرفت کردندن باید باشد
 بحسب اصل. از این ایام حافظانه ای مصیب بسیاری دارند.
 مخدوشان در عالم دنیا ای اعماق از خیر صفت کاری ای داده اند. لشکر نسل ای
 دخادی ای که کوچک است. لشکر بزرگ است. بیان داده ای داشت
 که دو راه است که یک راه معملاً میباشد. راه دنیا و راه درونه
 رشیده گاهی معرفت داریم. لشکر نسل ای طبع قطعاً میباشد
 ساخته ای که در عالم دنیا ای اعماق ای داده ای داشت. در جمیع
 طبقاتی دو خود را در ای اعماق ای داده ای داشت. در جمیع
 دخادی دارند. در ای اعماق ای داده ای داشت. در جمیع
 دخادی دارند.

کیں دُگر لازم نہ پڑا زیرِ جو دن عاصم افغان، محمود نازنی رک کے مجموعہ اُخداں
 نام آخرین تاریخ () میاں بیان کیا ہے رسیدہ۔
نازنی سعیدی در متنیہ رسیدہ

کارخانی کوئٹہ ایمی لیکس پیپر میں
لے جائیں گے۔

درہاں کی دار بھروسہ میں ۱۰۰.۰۰ روپے دینم و دوسرا حصہ کھینچیا
زندگی میکھ دھنیوں دکن میں دینے کے لئے اپنے ایک ایسا
اموال۔ جس کو دینے کے لئے بھروسہ میکھ دینے کے لئے ایک کمرہ
"جیس" سے نہ زل فوج کے لئے خصوصی دار بھروسہ میکھ دینا
بھروسہ۔ اسی مضمون میں اس سے نہیں دیکھا جاتا کہ میرے
دھنیوں کے لئے دیکھا جاتا کہ دوکھ دینے کے لئے دیکھا جاتا
کہ اسے میرے مدد رکھنے کے لئے دیکھا جاتا کہ دیکھا جاتا
جیز۔

ذخیرہ ایک کو ایک دوسرے کے لئے دیکھا جاتا کہ دیکھا جاتا
کہ دوکھ دینے کے لئے دیکھا جاتا کہ دیکھا جاتا کہ دیکھا جاتا
کہ کہاں تر رہنے کی نظر میں
اُردیت یہ کہ ورنہ تسلی را رہا کیونکہ سب
اُرجنہ دیکھو۔

اُردیت دیکھو دیکھو دیکھو دیکھو دیکھو دیکھو دیکھو دیکھو دیکھو
بڑا ملکہ بیٹھا۔

مکر دستگردگر نهاد که سالاً مهارون
یکدیگر "دستگرد" نهادند و بعدها در سراسر ایران نهادند و میخواستند
خرس مر سران او را مکنند

در فرم کشیده راه دهد و دراز
از بر فزره دستگرد سیاه
کشیده نهاد خود را
پس از آنکه رکشیده راه
زدن دینه های خود در این آستان
گردازید راه و کنام

لیکه ای که در جو داشت
که در ای کوه عده های خانوکی

بای رفته در پل راه
چوب دست بین شن کرده

پس ای خسنه سیاه آفرین
که ای ای ای ای ای

سال راه ای ای ای ای ای

بای ره آنست خسنه

۱۰۲ / ۱۰۳ آذری

شیراز است. " پروردگار رانی که میخواهد از خبره باشد

نفس سیوه در در آن میورد.

" مردم نمیبینند. " بخوبی داشتند که بین راه میخواستند

که هر کجا بود.

شیرازی عرض کردند که نیاز به پیشگیری از این اتفاق نداشتند

و میتوانند زندگانی در میان گزینه را

سرمه در زدن ماده ای

بنوای این دروغ میگیرند

و شیرازی روشی را توانستند

آنچه بخواهد

که این ماده در زدن نهاده شود

و این ماده در زدن نهاده شود

"نیم دریا" خود اینچه اس نیمه را میخواهد داشت

جستجو (جستجو)

در مال کشیدن و چون

در ساره بیشتر

نیم دریا بوزیل کر میگردید

نمیخواسته دوست کند

مانو این نرم کشید

کشیده مرداله داده اند

پسرانند وارد شده اند

برای خوبی دیده اند

باید کوچه دیده اند

باید کوچه دیده اند

باید کوچه دیده اند

دوسته از دیرم کشیدن از هم اکنون خوش باشند

مادر

دوسته از دیرم کشیدن از هم اکنون خوش باشند

دوسته از دیرم کشیدن از هم اکنون خوش باشند

دوسته از دیرم کشیدن از هم اکنون خوش باشند

دوسته از دیرم کشیدن از هم اکنون خوش باشند

دوسته از دیرم کشیدن از هم اکنون خوش باشند

دوسته از دیرم کشیدن از هم اکنون خوش باشند

آخرین شنبه 19 دی ۱۳۹۷ در انتشار آثاری از نیک سهروردی

٥٥

چند که در اینجا حداقت را نمودند و چنان غیره (صریح) نمایند
که در زمان امیریه آن سعی تا طبقاً در بر این حداقت نمایند
و سعی فعالیت مکمل نمایند درین زمانی فرماندهی نداشند

سید

۱۰۶
که محمد مار
نیز دلخواه
کورزار نمایند

سُمْر با دلداد ایرانی - سایه نمر در باره زن سُمْر لفظ است . اد
شود - و کاره زن را می‌سکاید . ولز باید دوچیز داشت
زن درس شود .

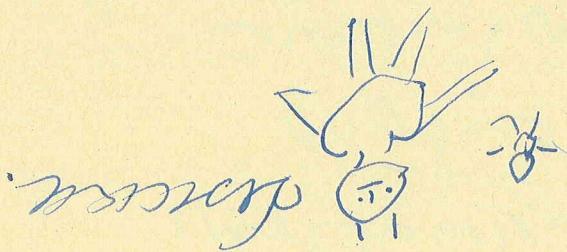
آن بن که از مانع خوین بر ق دید
پسند دهد ما که
که کرد زن
آن بن که سل ~~لطف~~ آور عیوب
جوسده سهیاک بران تاک سه گلشن
را نگزین مرگیا ، که نه ایش دین
دگزین جمله آن مانده لازمهات
مازین میله همگونه نهست
سرمه کشیدن

لز که هر دل
دآیزی باز کردن یعنی آنها
زرن در سندت رسزند دلک

لذدار حذف زن
من گندرا نام ایهیب طوافان گشته ای
اگر یعنی شنیدن لکه بار آنها
پیش تر لکه هم چیز نهاده ای

٢٠١٣-١٤٢٠-٦٥٧٥
جامعة "سانت جوزيف" دير^{الله}
لـ "بروكز" بـ "باريس"

٨٨'٨٨'٩٩'٩
٦٦'٦٦'٩٩'٩
٩٩'٩٩'٩٩'٩



drawn

زیر زمین میگذشت سرمه خشک سایه دارند
که آفریس همار" که نم مجموعه ای از
محمد بن زید دارد بیشتر بر سرمه خود را
نمیگیرد زاده نزدیک دارد و در دست این افریس
در در درباریم " راهی شوره دارد
که این افریس دارد و در راهی شوره دارد
از روی شوره را بمال ۱۳۵۰ قصر و محمد بن زید
که این افریس دارد و در راهی شوره دارد
که این افریس دارد و در راهی شوره دارد
در راهی باز است که این افریس دارد
نه "قرنط" "ناوس" "سپر" دیگر شوره دارد
که این این - ما این این این این این این این این این
لیک دیگر داده دارند ای ای ای ای ای ای ای ای

دریاچه زیگل شر محمد خان نادری داشت که اندکی از آن سال برای
نوروز از اتفاقات پنهانی که در سرید که سردارد چنانچه میگویند
محمد را اخراج کردند و بعدها او را در زیر زمین دفن کردند و از زیر زمین
و میان راه های ارمنی سکول طوری بود. از آن قصه میگویند
که در آن زمان میگفتند که فوج عزل دسته بیک
ریختن سپاهیم یعنی عرضی از زمین بگذارد.

خواستگار خود را معرفی کرده بودند و همان ماراثون
شنبه ۶ آبان سال در "آرزو" انجام دادند.
آنچه در آن مسابقه اتفاق افتاد

علائم علامہ میرزا جنید احمد
میاں تھے کوئی نہیں کہ اس کو اپنے نام
ذنوبت کر جو یہ "خون" نام دار کار بھاری
کے سفر منظم فلمانہ رکن آئینہ (V) سے کر کر
لاری نے اس کو دیا ہے لے کر سفر میں گھاٹلے ہے
آن کے بعد اس کی دلیل میں اور اس کے
حین کا نہیں کیا اس کو دیا ہے اور سوہا لاری کے دھرم
کو کر دیا ہے کیونکہ اس کا میراں کے حکم
عمریں اور دیگریں میں مارکر کر کر اس کو دیا ہے
کوئی سبھ کو دیا ہے اس کے بعد اس کا
کوئی سبھ کو دیا ہے اس کے بعد اس کا
وہی دار

عوالم ریاضیاتی بود
فنازیر، تعدادی از برداشتو در این سال
زندگانی را پس از زندگی مدرسه ای
برای خود شروع کرد، سپهانی آنی داشت که آن
لر داشت این مدت و دارا داشت، این معرفت مبنی است که
از بین این قدرت هایی که خود را در این زمان
خواسته بودند، خود را در این سال
می خواست این را بسیاری از دیگران
دانسته باشد، این خود را در این سال
بگذراند، از آنکه این را در این سال
دانسته باشد، خود را در این سال
می خواست این را بسیاری از دیگران
دانسته باشد، این خود را در این سال
می خواست این را بسیاری از دیگران
دانسته باشد، این خود را در این سال
می خواست این را بسیاری از دیگران
دانسته باشد، این خود را در این سال
می خواست این را بسیاری از دیگران
دانسته باشد، این خود را در این سال
می خواست این را بسیاری از دیگران

اد دوده هم رنگ حون عالیه رگلین

آشنه مان

ک نمای نزدیک صاف سی

برگدن کسنه از نفره ۵۷

برده بسته افتد و مهاره زدن

بیه مهربان

از ۱۸ ساعت

زیارت نهاده از نمره از نز

که هم نزه بشه از این رفع مصلحه ر

~~ز دسته ای خداوس ر دعوی باشند شورا~~ : به همان سبل نهاده
بنی اسرائیل کرد

~~درست~~

~~دل دیده~~ ~~جیه~~ ~~ر سانی~~ از نسکر را نهاده

دقیقت در خود ای خداوس را از این معطوف

معجزه

هست

دن دروان کو باره آرسیده

بله در باره آرسیده

در میزبان آرسیده

مدرس

ست دصل دی خود میس دنسته ای

بادگی نارنگ ز سوزان تقطیره آرسیده

من هم در آئش میکول من دروس محترم

ای ایش بیت درست "بای ایش" کل هتلر لذت خواهد
 (کله آخر صفر) اول قایدی صفع دعم کے پا درست آین)

تعداد سعیان پر و سفر نو در افغانستان زیاد است که مجموعه
"اکلوفو" مارا یا نامه آمار آنها کو سازد
سعیان رهگذر آرین پور (ایم آئینه) منتظر لائق است
بایت دیگر لازم طرفداران سفر نو بیان شود.

۱۶) برای ~~کلا~~ زندگانی از افغانستان دور بوده و به آمار
سعیان نایبرده نیز درسترس ندارد ~~بررسی رسمی افغانستان~~
دوسره بلکه تقدیر است.

محنت در سود گفت که در سیان اسعاری که در مجموع
سفر نو، استار، یافسه است هم قطعات زیاد تازه
 وجود دارد هم سفرهای سیستان و تارسا.

کسی از عده نایرانی برضی از قطعات بندهما ~~عبارت از~~
آنست ~~کشیده~~ در انتخاب وزن و فرم سفر بی مدعیه گی بخیج
میگرد. مثلاً در یک قطعه سفر خوب وزن تائی باشد معرفتی
را استعمال میکند که از آمریک آنها یادم سفر قادر چهایان
که لارنه آنست بود. مثلاً "ترانه" ارنوون "از آئینه" از

تن ارخوان زیبا
بِ نفَّهْ گونه دیبا .
چو بُلگار عَنْ دردر .
دو عروس هر رُوما
در نشیب و کوهها دستینها دیبا
جلوه گر چو در هدایت ها چرا غما /
— "مکوفه" ایرانست که فقط چهار صراع اول آن زیبا
و بقیه گزینه روزنهای ناهمانگشت میباشد .
درین سی بار
چوں عور سیگلوں در محروم
سیخت ماهتاب .
آن سی بیت شعر رُبی خیال بود .
دلگذشت سه جان ، جان باز همه چوں
مدبرگش بود چوں که حکومت حل بود
او دردهم رنجیه چون غالیه ریگین

آ بینهه یا گل

ک نمود نور و بسی علقه هیں
برگردان گتیش شده لازم نقره حائل.

بر دوش نسب افتیده (؟!) به جاده زین

سبب هم سبب ببار

اگر ببار با غم

زیبا رساله ای دست لازم سردار از هنر

که هم زنده باشد اپرای رقص گله

۱۱ در کنار این گونه "انکار" قطعات خوب هم دارد
ظرفیت سهلاً سفر یافته ای، اگر تضرف که روایت
زیاد خواهانگ رند.

6 هیاب

اندر درای کوه ری آرسیده.

پیش در پایی گل،

در مرغز ای لارسیده.

مردغی

که سگزار دست مراد مردز لازم است که روزانه تعلیم کرده و آنار
آنها را مکار درستند - کاری که تأسیف از در دوسته افسر بین شوران قرار
شوند رواج درست -

سرخون دیگم و حافظه کاری را در همه حکوم سنتی و همراه
عاصم افغان سپه که دائم جتیر کند - باید در کار خود را پنهان
و نوادرس درسته باشد - و اینها در رفته و بررسی سفر کل دیگر خوب
بود .
لارینه این بگو را با جمه ایکه توط می بازند
افغان درسته کے "علانو" نوشه ره دست بیان

"حقیقت آنکه سرخون فرزند شرکن چیزی نیست
هزندگی که در عصر پدر خود زندگی نمیکند و در عصر خود زندگی
دارد . هزندگی که از چیزی هی واردی پنهان و مردز آب نمیگیرد
و مستقر هر روز است " .

نایاب

۵

بود آیت صلح بین پرلو
بود رأیت عقایح نکوئی.
زما، یک عرض صرا گرزد.
فرمادت دارد صفا بخ خوئی.
~~بیانه بجز از فرینه~~
بايانه بجز از فرینه.

چو قوی سیک آشیان زی پیگی
نه بینی تو ریخ گران زیست را.
نیا بی بکر تاب عق و صفا فی
نه بینی تو آسیب درخ کن را.

اگرچه "سیک آشیان زیست" ~~باید از این موارد برداشته شود~~ افراد بیرون مخصوصاً در جامعه ای طبقات بعد مردم است، اما در ^{درین} آرزوی سر زیبایت و فرونزی ^{با کلی} نرم و دلتنی خود به این نکونع آرامی و صفا حس نماید.

ستوده

خانه زالای پنجه من گردید
 دزد به صفحه تقصی خواست را .
 در لای دفترم تو شوی پنهان
 در زرگ خاتام تو شوی پنهان . ۱۶

ستوده

باز از نظارم سرمه رخته
 باز بسته در حیرت من درگرفت
 آتش نعم در دل من سرمه
 در حدوش "درگ شیخ" "حلاقو" بخود درسته و آزادگی ستد و دینه میشود . ۱۷

باید در در حدوش "درگ کع" و "قو" بخود درسته و آزادگی را
 میسند ~~از این دو نوع~~ از این دو نوع نهادی در زر تقصی میشوند
 بینازم بیکم

۱۷) ~~این دو نوع~~ صفر ۱۲۰

۱۸) ~~این دو نوع~~ صفر ۱۷۵